

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دومنیکو لوسوردو  
برگردان از: خ. طه‌وری  
فرستنده: علی مشرف  
۱۳ اپریل ۲۰۲۰



## وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند ... - ۲۹

هشتم- بین چپ‌های امپراتوری‌گرا و چپ‌های پوپولیست شبه‌آنارشیزست - وضعیت در غرب

۱. سگ‌مزاج‌ها و ساده‌لوحان: نوعی تقسیم کار پُرتنش

در حالی که تروریسم برافروختگی ناشی از شرایط جاری و یا گذشته چپ‌ها را زیر فشار می‌گذارد، چپ‌ها بر روی هم قادر نیستند چیزی در مقابل این تهاجم ارتجاعی قرار دهند و در نتیجه گاه به دنباله‌روی از این تهاجم می‌پردازند و حتی گاهی کوشش می‌کنند خود را یکی از ساعی‌ترین و انعطاف‌ناپذیرترین هواداران این تهاجم معرفی کنند و به این صورت حداقل در رابطه با سیاست‌های بین‌المللی، دیالکتیکی از یک کمدی تلخ رشد و تکامل یافته است. ...

۲. تروریسم برافروختگی و کاپیتولاسیون چپ‌ها

با این پیش‌زمینه می‌توان کاپیتولاسیون بخش‌های گسترده چپ‌های امروزی غرب را درک کرد که به دنبال تضعیف شدید جنبش کارگری، آن اردوگاه روشنفکری و ایدئولوژیک وزنه تعیین کننده‌ای پیدا کرد که بنا بر تحلیل‌های مارکس به این سو گرایش داشت توهم «اخلاقی» را که بورژوازی در مورد خود تبلیغ می‌کرد، خیلی جدی تلقی کند. ...

۳. از «مسیحیت امپراتوری‌گرا» به چپ‌های امپراتوری‌گرا

با کم‌وبیش تأیید صریح «جنگ انسان‌دوستانه» از طرف دو نفر از شخصیت‌های مشهور، چپ‌های امپراتوری‌گرا در ایتالیا (و در غرب) که میراث فلک‌زده «مسیحیت امپراتوری‌گرا» را که در دوران گذار از قرن ۱۹ به قرن ۲۰ پدید

آمده بود، عهده‌دار شده بودند، پیروزی خود را جشن گرفتند. در دوران گذار از قرن ۲۰ به قرن ۲۱ جناب «نوربرتو بوبیو» در سطح جهانی پیگیرترین و مشهورترین نماینده این چپ‌های امپراتوری‌گرا شد. ...

#### ۴. سرکردگی که از سوی چپ‌های امپراتوری‌گرا اعمال می‌گردد

این که اکنون چپ‌های امپراتوری‌گرا غلبه کرده و تفوق یافتند، نمایانگر بحران عمومی در درون چپ‌های غربی است. طی یک دوره طولانی تاریخی علامت مشخصه نیروهای چپ در متروپول‌ها فعالیت آنان برای رهایی طبقات پائینی و زنان که بنا به گفته انگلس قربانی «اولین سرکوب طبقاتی» هستند و در بین خانواده‌های سنتی نقش «پرولتاریا» را بر عهده دارند، و همین‌طور برای رهایی خلق‌های تحت ستم در مستعمره‌ها و نیم‌مستعمره‌ها، بود. کسی بنیامین دی‌زرائیلی را یک متفکر چپ نمی‌شناسد: با این حال او تعمیم حق انتخاب به طبقات مردمی را تبلیغ می‌کرد، هر چند تا اندازه‌ای محتاطانه دست به برخی اقدامات به نفع آن‌ها زده و برخی رفرم‌های اجتماعی را عملی کرد. از طرف دیگر این نخست‌وزیر انگلیس یکی از پیشکسوتان کشورگشائی استعماری و سلطه غرب بر نژادهای «پست‌تر» بود که آن را وظیفه غرب می‌دانست. یک قرن بعد هم «لیندون ب. جانسون» که چپ محسوب نمی‌شد، تصمیم گرفت به نام تأسیس جامعه بزرگ Great Society در ایالات متحده آمریکا فقر و تبعیض نژادی را از بین ببرد، البته با این هدف که پایه اجماع اجتماعی برای جنگ ننگین علیه ویتنام را گسترده نماید. در غرب علیه این جنگ یک جنبش مهم توده‌ای رشد یافت که درست همین رئیس‌جمهور ایالات متحده یکی از مخاطبان اصلی آن به شمار می‌رفت: «جانسون - قاتل!» در آن سال‌ها چپ‌ها فعالیت‌های ضدسرمایه‌داری و فعالیت‌های ضداستعماری و ضدامپریالیستی را از هم جدا نمی‌دانستند. ...

#### ۵. «بی‌نوانی اجتماعی‌شده» و یا دولت رفاه؟ «هاروی» و چین «دنگ»

برداشت غلط از مسأله ملی و استعمار پی‌آمدهای منفی به دنبال دارد که از تعبیر چارچوب بین‌المللی کنونی فراتر می‌رود. با به فراموشی سپردن معضل دمکراسی در روابط بین کشورها و دولت‌های مختلف و در مبارزه استعمار و نواستعمار، چین کشوری معرفی می‌شود که به وسیله سرمایه‌داری استبدادی و حتی نولیبرال هدایت می‌شود. «دیوید هاروی» در کتاب خود داستان کوتاه نولیبرالیسم چین بعد از مائو را نیز جزو این جنبش‌های سیاسی محسوب می‌دارد و «دن سیائوپینگ» را در کنار پینوچیت، ریگان و تاجر قرار می‌دهد! با این حال این همان نویسنده انگلیس مارکسیستی است که می‌گوید، رفرم‌های اقتصادی که از پایان سال ۱۹۷۹ آغاز شد به این کشور بزرگ آسیائی کمک کرد تا «توانائی‌های فن‌آوری خود را تکامل بخشد و بهتر بتواند علیه تجاوزات از خارج از خود دفاع کند.» این توانائی‌ها به همین صورت تضمینی علیه کوشش‌ها و برنامه‌های امپریالیستی است که قدرت‌های بزرگ اعمال می‌دارند، همان قدرت‌هایی که مسئول تحمیل «یک قرن تحقیر» و آن‌چنان تحریم رادیکال حقوق اجتماعی و اقتصادی یک‌پنجم و یا یک‌چهارم جمعیت کره زمین بودند که به گرسنگی و مرگ مردم این کشور انجامید. ولی قرار دادن «دنگ» در کنار ریگان و یا حتی برابر نشان دادن آن دو؛ (دو شخصیت که از نظر ایفای نقش، درست نقطه مقابل یکدیگر بودند؛ یکی قربانی بالقوه و دیگری بازیگر اصلی «تجاوز از خارج») چه معنی داشت؟ ...

#### ۶. چپ‌های رادیکال، چیچک و نامشروع ساختن دولت رفاه

ممکن نیست بتوان بدون منابع مالی مناسب دولت رفاه را جامعه عمل پوشاند و یا بر پا نگاه داشت و به برکت مالیات‌ها که باز به برکت مالیات‌های تصاعدی (قدرت پرداخت) به ویژه روی شانه ثروتمندترین طبقات قرار گرفته است، چنین منابعی وجود دارد. قابل درک است که درست این مالیات‌ها مورد حمله نولیبرالیسم و آنانی است، که خواستار حفظ مال و ثروت خود هستند. ولی در حال حاضر احتمالاً مشهورترین نماینده چپ‌های رادیکال این مالیات‌ها را زیر ضربه قرار می‌دهد. برای توضیح باید از المان حرکت کنیم. در این کشور که زیر فشار جنبش کارگری و سوسیالیستی اولین کشوری بود که مجبور شد به مسأله بی‌نوائی توده‌نی، به مثابه «معضل اجتماعی» بپردازد و ساختمان دولت رفاه را در دستور کار قرار دهد، به تازگی یک فیلسوف نولیبرال که به صراحت کلام شهرت دارد، توجه عموم را به خود جلب کرده است. او با نگاه به مالیات‌های تصاعدی علیه «توزیع جبری»، علیه «سیستم جبری مالیاتی حاکم» و علیه «آداب و رسوم دیوان‌سالارانه مالیات‌های اجباری» به داد سخن پرداخت. برای پایان بخشیدن به این وضع باید «روح جمعی» تقویت گردد و «اهمیت سخاوتمندی» یعنی «اتیک دادن» و «اتیک خیرات» مجدداً کشف شود. کوتاه بگوئیم: «در یک جامعه دمکراتیک باید مالیات‌ها از جبر به نوعی اهدائیة داوطلبانه شهروندان به جامعه تغییر یابد. ...

#### ۷. «لاتوش» و نامشروع ساختن مبارزه علیه لیبرالیسم و امپریالیسم

برای چپ‌های امروزی غرب یک نویسنده بزرگ و با اهمیت دیگر وجود دارد که خواستار کشف مجدد «فکر صدقه‌دهی» و بازگشت به «طرح یونانی/رومی خیرات» است: منظور من «سرژ لاتوش» است که با استناد به «مارسل مائوس» این موضع را دنبال می‌کند و در این باب از پی‌آمدهای فجیع «مطلق‌گرایی تولید» و «جامعه رشد» شکوه می‌کند و ما باز به «صدقه» و «خیرات» می‌رسیم که همه جا باید در «مقام اول» قرار داشته باشد تا از وقوع «فاجعه» جلوگیری کند. و ما باز با تنزل مقام دولت رفاه روبه‌رو می‌شویم (که نسبت به «صدقه» و «خیرات» بیش‌تر روی مالیات تصاعدی بنا گردیده است) که در اینجا نه مثل همیشه از طرف یک نماینده نولیبرالیسم، بلکه از طرف یک نویسنده که خود را در انتقاد به سرمایه‌داری و استعمار و امپریالیسم متعهد می‌شمارد و ابائی نیز ندارد از این‌که به «مبارزه طبقاتی» استناد کند، مطرح می‌شود. ...

#### ۸. به دنبال رد پای «هایک»: «فوکو» و چپ‌ها

برای چپ‌های غربی «میشل فوکو» نوعی تمثال است ولی او به اندازه‌ای دارای تم‌های «رادیکال و نولیبرال» است که در «علوم اجتماعی دوران پس از جنگ شباهتی ملهم از افکار نازی‌ها» مشاهده می‌گردد. در اینجا نمی‌توان به تفکر او در کل پرداخت و علل شیفتگی ناشی از آن را تجزیه و تحلیل کرد. آنچه باقی می‌ماند این‌که او در انتقاد از دولت رفاه، کمتر از «هایک» (که صریحاً به او استناد می‌کند) صراحت به خرج نمی‌دهد. مهم‌ترین نکته این ادعا نبود، که دولت رفاه «ناشی از مصلحت‌اندیشی پس از جنگ اول جهانی» بوده و در تضاد با «عقلانیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه مدرن» قرار دارد: گویی این‌که طلب کردن حقوق اقتصادی و اجتماعی که بلاانقطاع در طول انقلاب فرانسه مطرح بود، با پیش‌دستی بیسمارک در المان در اجرای رفرم از بالا، برای جلوگیری از وقوع انقلاب مخوف سوسیالیستی از پائین، اولین موفقیت‌های خود را کسب نکرده بود! سؤال اصلی چیز دیگری است: «فوکو» با استناد به «هایک» در نفرین خود، نازیسم و کمونیسم و جمهوری وایمار و سوسیالیسم را در کنار هم قرار می‌دهد و همگی را در نیایش ویران کننده دولت رفاه متحد می‌داند! ...

## ۹. جنبش واقعی و تنوری: یک جدائی فاسد

از نظر تاریخی چپ‌ها از تلافی جنبش‌های واقعی اعتراضی و مبارزات آزادی‌بخش با تنوری پدید آمدند که به تحلیل انتقادی نظم موجود پرداختند. از اواخر قرن ۱۹ تا اوایل قرن ۲۰ چپ‌ها اغلب ملهم از آموزه‌های مارکس و انگلس کمونیست و منسجم در سه جبهه مبارزه طبقاتی، یعنی ۱. رهائی سیاسی و اجتماعی طبقات پائینی ۲. آزادی و رهائی زنان و ۳. علیه سلطه و جنگ‌های استعماری، دست به مبارزه زدند. آنچه که مربوط به نکته سوم می‌شود، نوسانات و تردیدها بسیار چشمگیر بود که در جنگ اول جهانی به درماندگی جنبش کارگری و سوسیالیستی و نهایتاً انشعاب آن انجامید. ولی این نیز مشخص است که در اواخر قرن ۱۹ تا اوایل قرن ۲۰ جنبش سوسیالیستی در اروپا چه در پارلمان‌ها و چه در خیابان‌ها، در مقابل کشورگشائی استعماری و گاه آن قدر سخت ایستادگی کرد که خواستار شکست کشور و ارتش تهاجمی شده و شبخ انقلاب را به حرکت درآورد. تنها از این طریق می‌توان «احساس عمیق تلخکامی» را که لنین در آغاز جنگ اول جهانی در مورد «باکانیلیای (عیاشی) شوینیستی» بیان می‌کرد، که انترناسیونال دوم را مبتلا کرده و «بحران عظیمی که جنگ جهانی در بین سوسیالیسم اروپائی پدید آورده بود»، درک کرد. ...

### پایان سخن

#### وضعیت نوین جهان، خطر فزاینده جنگ و ناپیدانی چپ‌های غربی

هر چرخش تاریخی لازم می‌دارد که نیروهای سیاسی حاضر در صحنه عمیقاً تجدیدنظر کنند: باید وضعیت جدید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و سیاست ستراتیژیک مشخصی اتخاذ گردد. این یک قاعده عمومی است که به ویژه شامل حال جنبش‌ها و سازمان‌هایی می‌شود که خود را نوب نظم موجود نمی‌دانند و خود را با روند تغییر و پروژه رهائی‌سازی مشغول می‌دارند که به خصوص مشمول حال «چپ‌ها» می‌شود. در مورد رادیکال بودن چرخش تاریخی که رخ داد و هنوز ادامه دارد جای هیچ تردیدی نیست. ...

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/VaqtiNirouhayChapDarSahnehNistand.pdf>